فراتر از عقل نقاد

درباره ضرورت روشنفکری دینی

◆ مریم آزاد

از نظر برخی کنار گذاشتن سنت و فرهنگ و نگاه دینی به مسائل (در فرهنگی که دین هنوز غالب است) تنها راه برای ترقی و پیشرفت کشور است و نگرش دینی به سنت مسائل، سبب هر چه دیر به وقوع پیوستن این پیشرفت می‌شود. به همین دلیل هر گونه نظریه پردازی روشنفکرانه ی دینی کاری بی اساس است. با تاکیدی که باید بر فرهنگ و زبان داشت (به تاسی از ویتگنشتاین) این مقاله می کوشد دلیل تاکید بر مدرنیته بومی که رنگ فرهنگ ایرانی را دارا است و به تبع آن روشنفکری برخاسته از فرهنگ غالب جامعه یعنی فرهنگی دینی را توضیح دهد.

■ مفهوم واژه «روشنفکری» چیست؟ آیا می توان مقوله ای به نام روشنفکری دینی را جدی گرفت؟ آیا روشنفکران دینی شخصیت و تشخص خویش شان را از جامعه عقل محور گرفته‌اند؟ از همه مهمتر آیا باید برای رسیدن به مدرنیته ای ایرانی "روشنفکری" ی از نوع ایرانی داشته باشیم؟ آیا لازمه این روشنفکری، سکولار بودن است؟ مقصود از سکولار بودن اینجا به معنی قوی و حداکثری کلمه است نه به معنی ضعیف آن. سکولار ضعیف یعنی خواهان جدایی نهاد دین از نهاد سیاست. اما سکولاریته به این مفهوم که انسان ذهنش را از هر گونه موضوع مقدس پاکسازی کند سکولاریته حداکثری است. پرسش این است که آیا روشنفکر باید ذهنش را از دین پاک کند؟ اگر در این صورت مفهوم روشنفکری دینی مفهومی پارادوکسیکال می‌شود. بهتر است اول ببینیم اصلا تعریف مفهوم روشنفکری چیست؟

تعاریف مختلفی از روشنفکری ارائه داده اند. گرامشی با نگاهی به پیدایش روشنفکران از کارشناسان مدرنیت بخشی می‌داند که ضرب آهنگ تحولات اجتماعی را کنترل و اقتدار مردمان حکومتی را حقانیت می‌بخشند. از این گونه تعاریف از آنان را جمعیتی "کنشگر" میداند که یک فرهنگ گفتمان انتقادی را در جامعه به رواج می‌دهند. ما نیز با روشنفکران را از جامعه به شمار نمی‌روند. ما کس دیگر می گوید آنها کسانی اند که به سبب ویژگی های شان دسترسی خاصی به مسئولیت‌های مشخصی که ارزش های فرهنگی هستند دارند و رهبری جامعه ی فرهنگی را غصب کرده اند. ادوارد سعید می گوید روشنفکر کسی است که در برابر قدرت از حقیقت دفاع می کند. اما شاید وجه مشترک همه آنان را که "روشنفکر" نامیده می شوند را "طلب و جستجوی مدام معرفتی و کوشش مستمر برای دستیابی به ظرفیت‌های معنایی و اندیشه ای جدید" در نظر گرفت. در این صورت تعریفی مفهوم روشنفکر مثل همه مفاهیم دیگر یک "دال" شناور و تهی است که می تواند در بستر و زمینه ی گفتمان های مختلف نگرانی شود و به مدلول های مختلف دلالت کند چرا که در طول تاریخ یکی از نقش های مهمی که روشنفکری برای بشر مشاهده داده "سنت سازی" است یعنی متبلور کردن تجربه یک جامعه و ایجاد یک سنت فکری که وقتی افراد جامعه به آن نگاه می کنند بتوانند خلاصه و کلاسه ای از تجربه خودشان را در آن سنت ببینند. این تکاپوی دائم و تلاش برای دستیابی به ظرفیت‌های معنایی، این سنت سازی به شیوه‌های مختلف تحقق می یابد و جلوه‌های نظری و عملی متنوعی به خود می گیرد.

شماری از کسانی که به صفت روشنفکر موصوف می شوند «عقل نقاد» را در تکاپوهای معرفتی بر صدر می نشانند و با همه گیری از توانایی های آن همه امور از جمله توانایی های خود عقل نقاد را مورد بازرسی و موشکافی قرار می دهند و می کوشند با عرضه مدل هایی واقعیت پیچیده را فهم کنند و راه‌های برون شد از تنگناها و بن بست‌ها و دشواری ها را بیابند. برخی دیگر از روشنفکران احیاناً در عین آنکه برای عقل اهمیت قائلند به آنچه که از رهگذر تجربه های شخصی کسب می کنند وزن معرفتی بیشتری می بخشند. گروهی از روشنفکران به طغیان علیه عقل پرمی خیزند و عواطف و احساسات و اراده را راهنمای عمل خود قرار می دهند.

اما روشنفکران در معنای دقیق کلمه، حاملان و نمایندگان مرجعیت اجتماعی به شمار می آیند و به این اعتبار در برابر سیاستمداران و "متخصصان" جای می گیرند که مراجع سپهر تعاملات سیاسی و سپهر دانش ها و فنون تخصصی هستند. روشنفکر در تلاش است تا فهم بهتر و عمل بهتر و اراده نیک را محقق کند و "روشنفکر دینی" کسی است که روشنفکری و دینداری را به شیوه ای متلائم با یکدیگر همراه کرده است. اما از آن جا که هم "روشنفکری" و هم "دینداری" به گونه‌های مختلف تعریف می شوند می توان انتظار داشت که اصناف متنوعی از "روشنفکری دینی" به ظهور رسیده باشد.

البته اطلاق عنوان "روشنفکر دینی" امری دلبخواهی نیست و به عبارت دیگر "روشنفکری دینی" لفظی نیست که شباهت میان مصادیق آن از سنخ "شباهت خانوادگی" آن گونه که ویتگنشتاین می گفت باشد. رشته هایی واقعی میان روشنفکران دینی پیوند برقرار می کند و آنان را با این مشخصه های اصلی می توان از دیگران بازشناخت. از جمله این مشخصه‌ها آنکه روشنفکران دینی در تکاپوی مستمر برای گسترده تر ساختن ظرفیت‌های نظری خود هستند. این افراد دغدغه های اصول انسانی دارند و می کوشند با توانایی های ذهنی و ادراکی خود پاسخ هایی در خور برای این دغدغه ها ارائه دهند. به عنوان نمونه آن دسته از روشنفکران دینی که به ظرفیت‌های عقل نقاد توجه دارند بر آموزه اخلاقی ترویج امید و پرهیز از پراکندن روحیه ضعف و ناامیدی و بی عملی تاکید دارند. در این نگرش بیش از آنکه بر تمامیتی قدسی تکیه شود بر خواستهای مختلف بر امر قدسی تاکید می‌شود. در ک این گروه میل عصری و تاریخی خاص و تکاملی از پدیده‌ها مقولات و مفاهیم بیانگر و فهمی نو شونده از وحی ارائه می‌دهد (مثلا نگرش سروش). در این منظر جامعه و انسان مدام باید خودش را با سطح معرفت عصری از دین تناسب دهد.

گروهی دیگر بر ظرفیت وجهانی توجه دارند. سعی دارند انسان عصر مدرن را مانند بیشتر ها در برابر یک واقعیت قدسی قرار دهند. یعنی همان چیزی که پدیدارشناسی "اتو" می گوید. در این فضا وابستگی مطلق، شور و شوق به پیکرانه (به تعبیر ماخ) و امر قدسی و مینوی (به تعبیر اوتو) با نوعی وارستگی از تعقل غیر قدسی همراه می‌شود. در این فضای گفتمانی تعقل نهایتا یک امر قدسی شمرده می‌شود و معرفت نیز به طور قطع با امر قدسی و تحقق آن در وجود شخص متدین مربوط می‌شود. در چنین فرآگفتمانی نمی توان به انسان در برابر جهان و جهان در برابر انسان فکر کرد. نمی‌شود به رابطه بی واسطه سوژه و ابژه اندیشید. نمی توان در گزاره های جدی آن تردیدی روا داشت و در مدعیات آن تجربه و آزمون را جاری کرد و بی طرفانه و غیر عاشقانه و عاقلانه با جهان رابطه برقرار کرد. همین جاست که مسئله زمینه و شکل زندگی و تاثیرش بر دین و سنت و مدرنیته و تجدد و ایجاد سنتی از آن دو بروز می کند برای رسیدن به پرسش هایی که در باب روشنفکری دینی در ابتدای سخن رفت بهتر است تمهیدی نظری از ویتگنشتاین برای روشنتر شدن ماجرا بازگو کنیم.

■ لودویگ ویتگنشتاین در دوره دوم فلسفی توجه دقیق خود را صرف نقشی که زبان در شکل دادن به شخصیت آدمی و در تعامل میان افراد یک جامعه بازی می کند معطوف داشت. به گونه‌ای که کل محتوای «پژوهش های فلسفی» ویتگنشتاین بررسی در باب ماهیت زبان و جامعه و فرهنگ و ارتباطات پیچیده میان آنهاست. آموزه های او در «پژوهش های فلسفی» را می توان به دو صورت خلاصه بندی کرد. وی گاه مثل ابزارها هستند همان طور که ابزارها برای کارکردهای مختلف به کار برده می شوند واژه ها یا بیان های زبانی نیز برای کاربردهای مختلف به کار گرفته می شوند. بنابراین زبان همانند ابزاری است که می تواند برای مقاصد بی شماری استفاده شود. پس هر تلاشی برای تعیین چگونگی کارکرد زبان به کمک تنظیم نمادها قدکی از قواعد مثل آن است که بگوییم ابزار فقط یک مصرف دارد. زبان به کارهای ما، ارتباط‌های بی شمار انسانی ما، شکل‌های متنوع زندگی هر روزه ی ما و کنش های درونی و ذهنی ما و توانمندی تاویل آفرینی ما وابسته ساخته می‌شود. آن را فقط به یکی از این موارد کاهش داد و بعد مدعی فهم آن شد زبان کاملا با زمینه و فرهنگ و روابط اجتماعی در ارتباط است.

به طور کلی ویتگنشتاین مناخر بر نقش روح آموزه افراد، جذبه عملی، جسمی و جامعه (زبان) بازی های زبانی، شکل‌های زندگی، نمرکز ویژه ای دارد.

تاکید در این نوشتار بر بر مفهوم "شکل‌های زندگی" است. شکل زندگی مفهوم مهمی است که نشان می دهد ما چه رابطه ای میان معنا، فهم، کاربرد، قاعده و قانون قائل می شویم و چه توافق جمعی ای درباره همه آنها وجود دارد. فهم عبارت یعنی فهم بازی زبانی، و کاربرد ماهرانه قاعده یعنی درگیری در فعالیت جمعی ای که پیروی از قاعده را ممکن می کند.

به معنای دیگر توافق جمعی ای لازم است تا معنا، کاربرد و قاعده مطرح شوند. این توافق باید میان کاربران زبانی خاص در جامعه‌ای خاص صورت گیرد. این سان توافق در مورد امور حقیقی و نادرست نیز باید در میان همین افراد جامعه زبانی صورت گیرد. بنابراین ما برای فهم معنای پدیداری خاص باید به آن شکل زندگی ای که موجب رشته ای از بازی های زبانی می شود که پدیدار به آنها تعلق دارد متعلق باشیم و در بازی زبانی خاصی هم درگیر شده باشیم. بیرون آن شکل زندگی و بی خبر از بازی های زبانی ای که پدید می آورد شناخت درستی حاصل نخواهد شد؛ چرا که هر یک از بازی های زبانی از یک نحوه حیات و شیوه ی زیستن خاص سرچشمه می گیرد.

بنابراین گفتار روشنفکران یک جامعه باید شناخت کافی از بافت و ساختار ذاتی سنت گذشته جامعه و فرهنگی که در آن زندگی می کنند پیدا کنند و بر چگونگی این سنت و عواملی که بر آن تاثیر داشته اند و ساختارش را شکل داده اند اشراف داشته باشند. روشنفکر باید با مفهوم سنت و مدرنیته در جامعه اش چیست و با توجه به این مفهوم چگونگی فراغت از سنت و دین را گزینش کند. تا از این طریق گریزی بزند به مدرنیته آن سنت خاص.

پس روشنفکران دینی به اقتضای حضور در یک "شکل زندگی" خاص و وابستگی به یک سنت تاریخی با شعائر و شیوه ها و معانی و مضامینی مالوف هستند که مثلا روشنفکران غربی و سکولار (در معنای قوی کلمه) فاقد آنند. عکس این قضیه نیز صادق است.

و با این تمهید نظری کوتاه و با پذیرش این چهار چوب نظری حال می توان گفت مقوله روشنفکری دینی در جامعه ی ما مانند ایران بسیار قابل تامل است. گرچه باید گفت روشنفکران دینی ما به هر ک واقعی از شرایط جامعه در حال گذار نقل نیامده و در فضایی سرشار از بازی های گفتمانی گوناگون و متضاد سرگردان اند. گروهی دعوت به بازگشت به هزاران سال پیش می کنند و گروهی با توسل به شعر خوانی و پرداختن به عرفان سعی در ارائه راه حل در باب سنتز ذکر شده دارند و این با فضای فعالی جامعه ی ایران همخوانی ندارد.

این واقعیت اجتماعی- تاریخی و معرفتی غیر قابل چشم پوشی است که تحقق هر نوع گذار به تراز های معرفتی برفتاری کمال یافته تر در گرو بهره گیری سنجیده از سنت (دین) و همچنین کوشش در پالایش نقادانه آن است. روشنفکر دینی باید باور داشته باشد که در خلا معرفتی نه می توان اندیشید و نه می توان عمل کرد. او باید خود را عضوی از سنت دینی جامعه خود به شمار آورد و به اهمیت این سنت و نقش بالقوه آن در تبدیل شدن به یک فرصت (در برابر عمل کردن به منزله یک تهدید) توجه داشته باشد و همه کوشش خود را مصروف آن کند که با شناخت بهتر امکانات موجود در این سنت و نیز درک شرایط جهانی و آشنایی جدی با پیشرفت‌های معرفتی جدید، از بهترین الگوها برای انجام فرایند گذار و ایجاد سنتز بهره بگیرد ◆